

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ملک الشعراء

استاد محمد نسیم "اسیر"

بیست و پنجم می 2013

عمر گذشته!!!

اینک حسب وعده، ترجیع بند با تضمین سه مصراع از شعر لسان الغیب حافظ شیرازی را که به استقبال از بهار سال 1333ش در کابل عزیز سروده شده است، تقدیم میکنم. از آنجا که تنها بند سوم این بهاریه، نظر به شرایط امروز به نام "گلگون کفن" در پورتال وزین "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" انتشار یافته است، خواستم شعر مذکور را به طور مکمل به مطالعه دوستداران برسانم:

دیشب کــــرانه افقم داد این نوید
شد چهر دهر صافتر از روی گلرخان
باز آبروی دختر دی ریخت بر زمین
ایر آب زد به روی گل و سوسن و سمن
با صد هزار عشوه و تمکین عروس باغ
خورشید باز از رخ دی پرده برگرفت
باری تو هم به پاس دل ما فسرندگان
با ساز چنگ و بربط و بانای نینواز
در کنج باغ، صحن چمن، پیش نسترن
«ساقی به نور باده بر افروز جام ما»

در دشت، لاله خنده مستانه میزند
آهسته باد زلف چمن، شانه میزند

صاف است همچو آئینه دامانه شفق
گـردیده باز شسته رخ یاسمن به باغ
باز آسمان به جانب ما خنده میکند
شوری ز آبشار به پا گشته است و باز
گل کرده گل به گلشن و بایک جهان ناز
نرگس بسینه داغ و شقایق به شور حسن
صوفی نهاده لب به لب جام، از نشاط
مستان به رغم محتسب شهر، هرکدام
قمری و عندلیب به شور سرود عشق

سویسم ستاره چشمک رندانه میزند
خوش آنکه بوسه بر لب پیمانه میزند
مهتاب جبهه بر در جانانه میزند
ناخن به ساز سینه دیوانه میزند
آتش به جان بلبل و پروانه میزند
بلبل فغان بی سرو سامانه میزند
زاهد قمار سبحة صد دانه میزند
ساغر به کف گرفته و پیمانه میزند
ما را صلاهی گوشه میخانه میزند

«مطرب بگو، که کار جهان شد بکام ما»

ای گل تو هم به دایره این چمن برآ
ای از رخ تو سرو و گل و لاله منفعل
ای رنگ و بوی دشت و دمن باز لاله سان
تا کی به رنگ و بوی خودی عشق باختن؟
حرفی، تکلمی، سخنی، آه و ناله ای
شوری، تجسسی، طربی، بازجستی
عمر گذشته عبرت ما و تو نیست، چیست؟
تنگ است جامه ای که ترا است در بدن
باری «اسیر» یک قدم از دامگاه خویش

دست خودی ز دامن این پیرهن برآ
بلبل صفت به باغ، به چندین دهن برآ
پر داغها به سینه و پر خون کفن برآ
ای مشک نوشگفته تو هم از ختن برآ
ای طوطی سخنور شکرشکن برآ
برآ خدای را، ز خود ای جان من برآ
چون غنچه پاره کن یخن از خویشتن برآ
زین تنگنای غم هله! یک پیرهن برآ
دستی به من بده و به همراه من برآ

«باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما»

(م. نسیم «اسیر» - کابل عزیز، 8 حوت 1332 ش)